



تناقض‌های هستی و زمان:

بوطیقای اگزیستانسیالیستی – تراژیک ادبیات نمایشی

عیسی اوموتوشو گاروبا^۱

چکیده

نظریه‌پردازی در مورد ادبیات طی قرون گذشته، فعالیت فکری حائز اهمیت و درخور توجهی بوده که توانسته است در کنار مسائل دیگر، به حفظ جایگاه مطالعه ادبیات کمک شایانی بکند. می‌توان گفت که هدف اصلی نظریه، بررسی ادبیات از نقطه نظرهای متفاوت است؛ به عبارت دیگر، نظریه به دنبال ایجاد چارچوبی مفهومی جهت بررسی انتقادی متون ادبی است. در این راستا، پژوهش حاضر نیز درصدد ایجاد چارچوب انتقادی نسبتاً جدیدی در مطالعات نمایشی است که «تراژدی وجودشناختی» نامیده می‌شود. این مفهوم پیرامون ارتباط فلسفی میان معنا‌باختگی و تراژدی شکل گرفته است و فرض نظری آن برگرفته از اصل «وحدت اولیه» نیچه در تولد تراژدی است. در این چارچوب، انسان به عنوان موجودی در هستی در نظر گرفته می‌شود که در سفری میان آفرینش و نیستی گرفتار شده است و دائماً از طریق مجموعه‌ای از درگیری‌های خود در زندگی، آگاهی ناخودآگاهی را نسبت به این واقعیت بنیادین آشکار می‌سازد. این پدیده ناخودآگاه در پژوهش حاضر تحت عنوان «اضطراب مرگ» مطرح می‌شود که به طور ضمنی زندگی مشقت بار انسان‌ها را همچون بازیگرانی بر روی صحنه به نمایش می‌گذارد. در نهایت، این مقاله تلاشی در جهت ارائه چارچوبی مفهومی و یا انتقادی جدید برای تحلیل نمایشنامه‌های تراژیک و ابزورد و همچنین نقد ادبی در مقیاسی گسترده‌تر است.

واژگان کلیدی: ادبیات نمایشی، وجودشناختی، امر وجودشناختی-تراژیک، وحدت اولیه، تئاتر

معنا‌باخته

^۱ دانشجوی دکتری انگلیسی، دانشگاه ایلورین، نیجریه